

درآمدی بر جایگاه مکان و زمان در ساختار مکتب کانت

افق تاریخی زمان

با پیدایش اندیشه مکتوب از سیر تاریخ تفکر چند هزار ساله بشر تا اندیشه حاکم امروز، شناخت و تأملات معرفت‌پنداری، شاکله بنیادین هستن آدمی را از برای فرار از چنگال پوچ‌انگاری شکل داده است. او در کاوش تنگاتنگ یافتن چرایی هستن خویش از محسوسات اطرافش چیدمانی بر تیتتر تفکر خود پی‌ریزی کرد تا سرگشتگی حضورش را فرای اندیشه‌ها در جزء به جزء کل هستی توجیه کند. یکی از همین مقوله‌های بنیادین در تبیین دانش اندیشه آدمی، گفت‌وگو بر سر مکان و زمان بوده است. ما در این نوشتار سعی داریم پیوستار این مقوله را در کالبدی توصیفی از آرای ایمانوئل کانت و بعضاً نیز تقابل اندیشه‌های او را از مکتوبات دورانی قرن هجدهم تا به تغییر ساختار این فضا در قرن حاضر به نظاره بنشینیم.



بر تجربه است و به دلیل آنکه تمام شهودهای بیرونی ما از این بنیان نشات می‌گیرند، مکان نمی‌تواند یک مفهومی تجربی باشد که از عالم خارج تزیق می‌شود، چرا که هرگونه احساس و تصور چیزی با تصور مکان پدید می‌آید. پس از آنجایی که خود تجربه باید از طریق شهود حسی ممکن شود، تصور مکان به وسیله تجربه نیز ممکن نیست. در واقع اگر مکان را از اندیشه آدمی حذف کنیم امکان تصور هر چیزی غیرممکن است. البته این عدم توانایی یک رابطه کاملاً منطقی است و ربطی به شعور و توانمندی انسان ندارد. از این رو مکان را شرط امکان تصور پدیدارها منظور می‌کنیم.

کانت مکان را از مجرای یک مفهوم استنتاجی یا استدلالی خارج کرد و آن را صرفاً یک شهود ناب یا محض نامید تا فقط بتوان یک مکان را تصور کرد. البته تعبیرات کانت از مکان و زمان بیشتر از جایگاه فعالیت پشتوانه فیزیکی نیوتن حاصل شده بود. بنابراین مکان را به عنوان شرطی تعبیر می‌کنیم که تنها از مبادی شناسایی حس به مبتدای شهود بیرونی منظور می‌شود.

تعبیر کانت از قلمرو زمان نیز مانند مکان یک مفهوم تجربی نیست. زمان به عنوان یک شرط ضروری در بنیاد همه شناخت‌های حسانی پنهان است. از این رو به زعم کانت ما قادر نیستیم هیچ چیز را بدون پیش فرض زمان تجربه کنیم. در واقع زمان به عنوان یک فرض قبلی بر همه امور اجرا می‌شود که به واسطه آن می‌توانیم تجربه کنیم. اما کانت زمان را غیرقابل تعریف دانست، چرا که اگر هر مفهومی را برای زمان به کار بریم، خود زمان به عنوان پیش فرضی بر آن قضیه مطرح خواهد بود. فلذا شاید انسان قادر باشد پدیدارها را از زمان حذف کند اما محال است بتواند زمان را کنار گذارد. کانت تعبیر خود را از زمان معطوف به بعد جلورونده آن کرد به گونه‌ای که برای تصور وقوع چیزی قبل از چیز دیگر و

این دو مفهوم به صورتی پیشین، در حوزه‌ی کاملاً مستقل از مبانی ذکر شده که از فهم یا احساس ناشی می‌شود، در ذهن اتفاق می‌افتد. کانت این فضای منشاء‌یافته از اصول حسانی به نحوی پیشین را «حسانی فراباشنده» معرفی کرد.

از این روزنه شناختی، اگر در شناخت حسی همه عناصری که به احساس متعلق‌اند، حذف شوند، تنها چیز باقیمانده را صورت محض پدیدارها تصویر می‌کنیم، یعنی تنها چیزی که قوای حسانی به صورت پیش فرض و در حیطه‌ی پیشین کسب می‌کند. از این مبدأ ما به اصول یا مبادی شناخت پیشین خواهیم رسید. به تعبیری دیگر، دو صورت از شناخت محض را خواهیم داشت که شناخت پیشین به حساب می‌آیند؛ مکان و زمان.

اما مکان و زمان چیست؟ آیا در فضای عینی قابل فهم است که در قلمرو حسانی یا انتزاعی، توانایی ادراک به وجود می‌آید؟ اینها و بسیاری پرسش‌های دیگر از ابتدای تاریخ اندیشه چند هزار ساله آدمی، محور یافتن چرایی او را هدایت کرده است.

صورت بندی تفسیر و تعبیر کانت از مکان، در عینیت‌هایی به صورت پیوسته ارائه شده است. نخست آنکه مکان یک پیش فرض ضروری برای مشاهده است. استدلال این حکم را از مشاهده اجسام پی‌ریزی می‌کنیم به صورتی که ما ابتدا از طریق مشاهده و سپس از طریق خواص آن شیء شروع به شناسایی می‌کنیم و به واسطه انتزاع دست به ساخت مفاهیم می‌زنیم. به عنوان مثال دریافت رنگ‌ها مستلزم آن است که ما اشیایی با آن رنگ‌ها مشاهده کنیم. فلذا مکان صورت پیشینی است که الزاماً در بنیان هر پدیداری پنهان و نهفته است. اما کانت مکان را به عنوان جایی هست یا نیست، تعریف نکرد بلکه مکان را به عنوان شرایطی لازم برای یک حقیقت ضروری مطرح کرد که اشیاء بتوانند در جایی باشند. به زعم کانت مکان یک تصور ضروری و البته مقدم

بالابرنده با گذر از مجرای تالیفی تحقق می‌یابد به نحوی که ما از طریق مشاهده اشیاء به پردازش مفهوم شیء مورد نظر می‌رسیم به گونه‌ی که از طریق خواص آنها و از جایگاه انتزاعی دست به ساخت مفاهیم می‌زنیم. لذا تصور اشیاء از طریق شهود هنگامی اتفاق می‌افتد که اشیاء بر ذهن ما تأثیر گذارد. در واقع به واسطه حساسیت اشیاء به ذهن ما ملحق می‌شود و ادراک حسی ما را خلق می‌کند اما قوه ادراک حسی در فضای تالیفی با فهم در آرایش حاکم بر مولفه‌هایش، مجری قوه فاهمه آدمی است. لذا اشیاء از طریق حس به ما داده شده و به وسیله فهم، درک می‌شود و در آخر مفاهیم پدید می‌آید. طرح‌ریزی این فضا در صورت بندی مبادی، در تبیین پدیدارها و در راهبرد فضای شناخت بسیار تأثیر گذاشت به گونه‌ی که کانت چنین چارتری را بر تبیین پدیدار پی‌ریزی کرد: آدمی در تأثیر اشیاء بر قوه ادراک و ذهن خود تا جایی می‌تواند پیش رود که از آن شیء متأثر شود؛ این فضا را احساس تعبیر می‌کنیم. اما همین ادراک حسی به وسیله حساسیت با اشیاء پیوند خورده و ادراک تجربی را پدید می‌آورد که موضوع یا شیء نامعین هر شناخت حاصله از این فضا را پدیدار می‌نامیم. از پدیدارها هر آنچه را همگون و سازگار با قوه احساس است به ماده تعبیر می‌کنیم و آنچه را باعث و علت پیوند مرتب پدیدارها در عین گوناگونی و تنوع می‌شود صورت پدیدارها می‌انگاریم.

با حرکت در قلمرو اندیشه کانت، صورت ناب حساسیت را در کالبد بینشی ناب می‌یابیم که با مثالی لمس این فضا روشن‌تر می‌شود. اگر ما ادراک و تصاویری را که از اجسام به واسطه فهم کسب می‌کنیم حذف کنیم، نظیر جوهر، نیرو، تقسیم‌پذیری و... همچنین ادراک و تصاویری را که از اجسام به واسطه احساس به دست می‌آوریم نیز کنار بگذاریم مانند نفوذپذیری، سختی، رنگ و... در حوزه فهم ما از آن تصویر چیزی جز امتداد و شکل بر جا نمی‌ماند.

سهند ستاری
Sattari.sa@gmail.com



کانت از بزرگ‌ترین فلاسفه روشنگری قرن هجدهم به شمار می‌رود و به عنوان یکی از پیشگامان امر معرفت‌شناختی در فلسفه جدید تحت تأثیر آموزه‌های آیین مسیح و البته در گرو و پیمان‌کنشی با فیزیک نیوتن برای تکوین حوزه معرفت‌شناختی اش به تفسیر و تبیین شناخت ذات و پدیدار پرداخت تا در پیوست با مکان و زمان موجبات تئوری حسیات استعلایی را پدید می‌آورد. کانت در تبیین هدف فلسفه مکتوبش بر دو راستا حرکت کرد. از طرفی در پی خلق ابطالی بر متافیزیک دکارتیسم سنتی بود و از سوی دیگر در اندیشه طرح‌ریزی بنیادی بود که بر اساس و روش پژوهش و با رویکرد انتقاد عقل محض، پی‌نوشت متافیزیک آینده را بر پایه آن شکل دهد. فلذا از گرای همین راستا، شناخت را آغازید و آن را بر دو گونه متفاوت تبیین کرد؛ نخست شناختی که از ادراک یا همان تجربه حسی به دست می‌آید و سپس تبیین شناختی که از تجربه حسی بی‌نیاز است و در صورتی ماتقدم و مستقل از آن، مفهوم می‌یابد. البته از طرفی شناخت حسی و تجربی را در سازگاری مولفه‌های مفهومی و ترکیبی در قالب مکان و زمان به صورتی که از قبل پی‌ریزی شده است، امکان‌پذیر دانست. به زعم کانت شناخت آدمی از پی یک سرچشمه بنیادی به هرگونه که با اشیاء تلاقی می‌یابد، به وجود می‌آید. از برای همین منشاء بنیادی، شناخت‌ها بی‌واسطه با اشیاء گره می‌خورند و تمامی تصورات را از اشیاء خارجی ممکن می‌سازد. او این شناخت را شهود نامید و از پس پی‌داشت این فضا تحلیل مکان و زمان را برای فلسفه‌اش امکان‌پذیر ساخت. به زعم کانت صورت پی‌ریزی مفاهیم استعلایی و